

میان برهاست، و یا حداقل ایجاد باریک راههائی که بتواند ما را به خروج از وضعیت فعلی رهنمون باشد.

نامه‌ام را با اشاره مجدد به وضع دانشجویان و دانشگاهها تمام می‌کنم... این آینده‌سازان را ببینید و سیل عظیم مشکلات آنها را. با ابراز تشکر، امید است این چند خط درد دل را در مجله منعکس کنید... باشد که محرکی شود برای آنهائی که مسئول این امورند.

لطفاً از نوشتن اسم و فامیل خودداری شود.

سرگیری- دلایل مختلفی علت انتخاب نامه این دانشجو برای انعکاس در صفحه دیدگاههای نخستین شماره سال ۱۳۷۵ بوده است:

- دیدگاههای یک دانشجو در معرض داوری جامعه و مسئولین قرار گیرد؛

- نگرانی یک دانشجوی دانشگاه تهران (و نه دانشگاه آزاد) نسبت به آینده‌اش و شغلی که باید در جستجوی آن ۷ خان را پشت سر گذارد لمس شود؛

- بهانه‌ای باشد برای طرح مجدد موضوع سطح نازل آموزش در دانشگاهها؛

- این نکته دریافته شود که حتی دانشجویی که چنین برداشت انتقادآمیزی از مسائل سیاسی-اجتماعی دارد، چنان محافظه‌کار بارآمده است که نمی‌پذیرد نامش بر ذیل عقایدش منعکس شود؛

- اذهان را به این موضوع جلب کنیم که نسل جوان چه برداشتی از وضع موجود دارد، چگونه می‌اندیشد و نسبت به آینده چه دیدگاهی دارد؛

- و سرانجام نشان دهیم یک دانشجو حتی اگر چنان محافظه‌کار باشد که نخواهد نامش در مجله منعکس شود، باز دارای اندیشه‌های سیاسی-اجتماعی ویژه خودش است. اگر این اندیشه‌ها مجالی

برای طرح بیابند امکان تصحیح بخش‌های مخدوش و نادرست آنها وجود دارد و اگر چنین امکانی فراهم نشود، صاحب چنین اندیشه‌هائی یا مسخ و بی تفاوت می‌شود، و یا به افراط و تفریط می‌گراید.

از این دلایل و دلایل دیگر گذشته، نامه این دانشجو پرسشی را طرح می‌کند که بسیار جدی و بنیادین است. پرسش این است:

ما که جزو نسل کهنه و یا نسل میانه هستیم به جوانان و مسائل و مشکلات آنها چگونه می‌نگریم؟

در اینجا مراد از ضمیر «ما» همه کهنسالان و میانسالان است. چه آنها که در بدنه‌های حکومت قرار دارند، و چه آنها که جدا از این بدنه‌اند. چه آنها که مدافع وضع موجودند، و چه آنها که مخالف این وضع

«ما» هر کدام متعلق به یک نسل هستیم: یا نسل کهنسال، که بزودی صحنه را ترک خواهیم کرد، و یا

نسل میانسال که کمی دیرتر از صحنه بیرون خواهیم



## دانشجو و دانشگاه؛ محافظه‌کاری و بی‌امیدی

به نام خدا

حضور سردبیر محترم مجله گزارش من دانشجوی دوره کاردانی بهداشت محیط دانشگاه تهران هستم و یک سالی می‌گذرد که با مجله شما آشنا شده‌ام و خواننده آن هستم. موضوعاتی که در مجله مطرح می‌شود، خصوصاً شیوه بررسی مشکلات و زمان مناسب برای طرح آنها، یکی از ویژگیهای ممتاز آن است. اما به عقیده من بحث مشکل، جل نمی‌از آن است. از طرفی گرچه مجله گزارش اکثر زمینه‌های اجتماعی را مورد بحث قرار می‌دهد، ولی جای دانشگاه‌ها در این مباحث خالی مانده، در حالی که دانشگاه از ملزومات اساسی برای شکوفایی کشور است. محیط علمی-اجتماعی و برخورد‌های پیرامونی با آن، از مقوله‌هائی اساسی است که باید بررسی شوند، بلا تکلیفی دانشجویان از نبود اندیشه‌های سالم و مؤثر نیز در این جایگاه قرار می‌گیرند. جنبه‌های علمی تدریس نیز وضع نامطلوبی دارند و اگر اغراق نباشد باید متذکر شوم جنبه عملی واحدهای درسی، در حد صفر است و دروس بیشتر بصورت تئوری تدریس می‌شوند.

با این وضع فراگیری در دانشگاه، نارسایی در بازار تاب‌اندوخته‌ها در دوران پس از فارغ‌التحصیلی، یعنی زمانی که فارغ‌التحصیل به جستجوی کار برمی‌آید، نمود پیدا می‌کند و پیدا کردن کار سخت‌تر از عبور از هفت‌خان می‌شود.

اگر وضع برخورد‌های اجتماعی او را بررسی کنیم خواهیم دید که در سیل عظیم مشکلات، بسیاری از ضوابط اجتماعی در شان

خود را به گرو می‌گذارد. به عنوان یک دانشجوی سردرگم از شما می‌پرسم علت چیست؟

مدیریت‌ها؟ که انتخاب مدیر به دور از معیارهای اصلی مورد سنجش قرار می‌گیرد.

دانشگاه آزاد؟ که بر سیل عظیم دانشجویان بلا تکلیف می‌افزاید و با ثروت به جنگ علم می‌رود.

مسئولان؟ که اکثر آکارشان هضم بودجه‌هاست، نه صرف آنها در محل‌های تعیین شده

یا از الگوهای اجتماعی که...

مسئول این بی‌مسئولیتی‌ها و نبودن‌ها چیست؟ شاید جواب بدهید که در مرحله طی طریق هستیم، ولی شما که بهتر از من می‌دانید در

این دنیای پیشرفتهای سرسام‌آور که کشورها از هم سبقت می‌گیرند جای پای ما هر روز بیش از

روز پیش تنگ‌تر می‌شود و با این حرکت آهسته

ما، قافله به مقصود رسیده اما ما به ناکجا آباد هم

نرسیده‌ایم. بحث مشکل که می‌شود عده‌ای آنها را نادیده می‌انگارند و سرشان را در لاک خودشان

فرو می‌کنند، ولی چرا باید از این حقایق فرار کنیم و به واقعیتها بی‌توجه باشیم؟ مگر ما جزئی

از اجتماع نیستیم؟ این مسائل باید به عنوان یک مشکل آتی که نسل‌های بعد را فلج خواهد کرد

شکافته شوند و نه فقط در محدوده فعلی دید، مورد بحث قرار گیرند.

هر چند که این نوشته دیرتر از زمانی می‌رسد که وقت انتخاب نمایندگان جدید مجلس

است، ولی امیدوارم انتخاب شدگان جدید بدانند وظیفه سنگینی دارند، و وظیفه آنها کشف

رفت.

زمانی که ما از این صحنه بیرون برویم همین جوانان باید جای خالی ما را پر کنند.

بیائیم و از خود بهر سیم ما دو نسلی که بزودی به تاریخ خواهیم پیوست چه میراثی برای نسل سوم برجای خواهیم گذاشت؟

آیا این نسل را چنان پرورده‌ایم که مستکی به نفس، خلاق و مسئولیت‌پذیر باشد؟

آیا برای این نسل امکاناتی فراهم آورده‌ایم که بتواند بار مسئولیت‌های عصر خویش را به دوش بگیرد و به مقصد برساند؟

همان سال شاهد کمتر شدن شانس یافتن طفلی مناسب هستیم و در جراید می‌خوانیم که سن ازدواج افزایش می‌یابد و خپل مجردها انبوه‌تر می‌شود.

دلان را خوش کرده‌ایم برای جوانان شورایعالی جوانان تشکیل داده‌ایم، اما آرزو به دل مانده‌ایم تا خبری که اندک مایه‌ای از امید داشته باشد در مورد رسیدگی به مشکلات جوانان بخوانیم، یا بشنومیم.

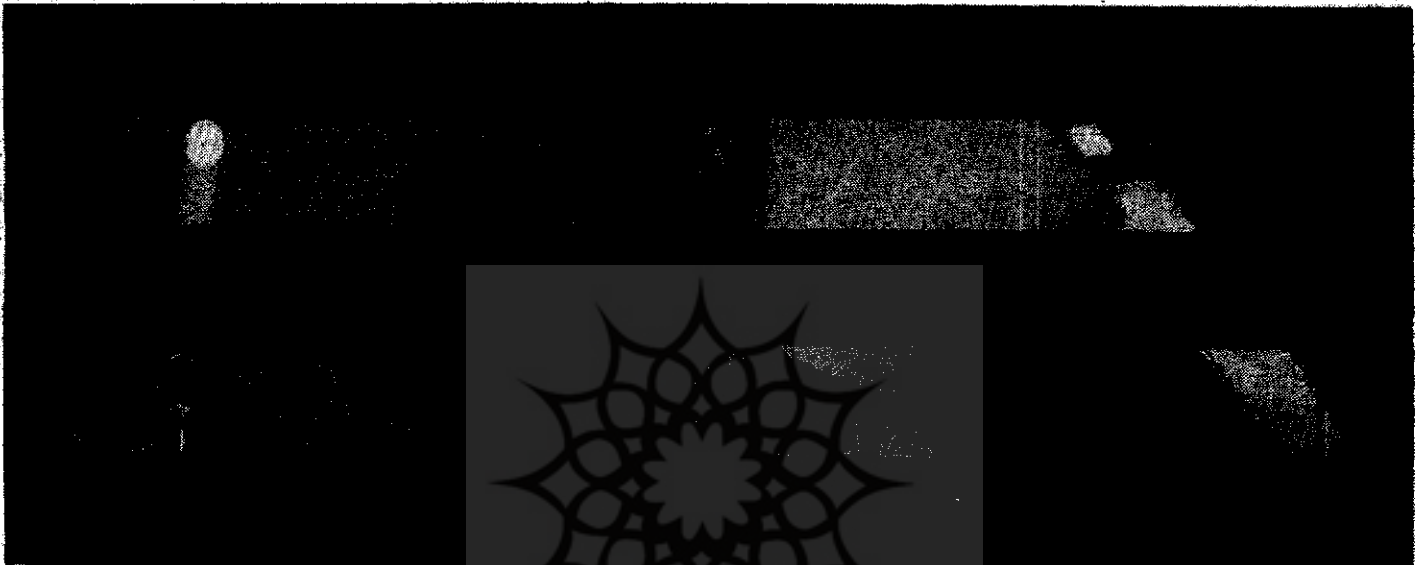
راستی همین شورایعالی جوانان حتی توانسته مشکلات جوانان را طبقه‌بندی کند، فقط طبقه‌بندی؟ دست پائین‌تر را می‌گیریم... همین شورا این توفیق را داشته یک بررسی جامع و علمی منحصراً در مورد

آینده خویش هم اطمینان خاطری ندارد.

دانشجو در دانشگاه نباید فقط مشت‌ی محفوظات (یا حتی محفوظات توأم با کار عملی) بیاموزد، او باید

زندگی کردن را بیاموزد، اندیشیدن را بیاموزد، آزمون و خطا، و درس گرفتن از خطا را بیاموزد، او باید شهامت ابراز عقیده را بیاموزد، او باید قدرت تحمل عقاید دیگران را بیاموزد، او باید قواعد اداره کردن و اداره شدن را فرا بگیرد، او باید خطا کند،

بخشوده شود و فرصت تصحیح خطاهای خویش را بیابد، او باید دنیای امروز را بشناسد، شهرش را بشناسد، کشورش را بشناسد و با جهان در آستان قرن



آیا کوشیده‌ایم به این نسل روش صحیح اندیشیدن، صحیح تصمیم گرفتن و صحیح عمل کردن را بیاموزیم؟

آیا برای این نسل میراثی مادی و معنوی برجای خواهیم گذاشت تا از ایشان متوقع باشیم پاسدار ارزشهای باشند که ما آرزو مند حفظ، تداوم و بالندگی آنها هستیم؟

آیا در عمل به این نسل نشان داده‌ایم که اصول را هرگز نباید قربانی فروع کرده و از اصول نردبانی برای رسیدن به فروع ساخت؟

آیا این نسل را چنان آموزش داده‌ایم تا فردا، فردائی که چندان دور از امروز نیست، بدانند چگونه باید سرفراز زیست؟

ما از جوانان امروز، و بویژه دانشجویانی که بدنه مدیریتی جامعه فردا را تشکیل خواهند داد چه می‌دانیم؟

دلان را خوش کرده‌ایم که همه ساله بر امکانات آموزش عالی افزوده‌ایم، اما در عین حال خودمان به خودمان اعلام می‌کنیم چند سال دیگر ۶۰۰ هزار فارغ‌التحصیل دانشگاهی جویای شغل خواهیم داشت.

دلان را خوش کرده‌ایم که هر ساله در ردیف‌های بودجه کل کشور اعتباراتی را برای ایجاد کار و پرداخت وام ازدواج در نظر می‌گیریم، اما در ۱۲ ماه

جوانان دانشجو انجام دهد و گزارشی نه برای ارائه به اجتماع، بلکه برای ارائه به مقامات کشور تهیه کند که نشان دهد این لشر چگونه روزگار می‌گذرانند؟ چگونه می‌اندیشند؟ ذهن جستجوگر آنان از چه منبعی تغذیه می‌شود؟ دلخوشی‌ها و دلشغولی‌هایشان کدام‌ها هستند؟ چه آرزوهائی دارند؟ با کدام کمبودها دست به گریبانند؟

مکرراً شنیده‌ایم و خوانده‌ایم که اگر امروز مضیق‌های مسا مضایقی وجود دارد، ناشی از سرمایه‌گذاری ما برای فرداست... برای نسل آینده است.

پس چرا همین نسلی که ما مدعی فداکاری برای آنها هستیم خود را باور ندارد، آینده را مبهم می‌بیند، و نمی‌پذیرد که پدرها و پسر بزرگ‌هایش کمبود و فشار را تحمل می‌کنند تا فردای او روشن، پرامید و تضمین شده باشد؟

آیا این بدبینی از ضعف تبلیغاتی و توجهی ما ناشی شده است یا ریشه در واقعیت دارد؟

ما شاخص نسل آینده را لشر دانشجو می‌دانیم، اما همین دانشجو از محیط دانشگاه گلایه دارد، از سطح علمی و عملی دروس ناراضی است، از رفتاری که با او می‌شود سرخورده و مأیوس است، نسبت به

بیست و یکم آشنا شود. باید به او فرصت داد، فرصت در همه زمینه‌ها... فرصت برای شک کردن، فرصت برای سرگشتگی، فرصت برای عبور از برزخ نوجوانی و جوانی و رسیدن به وادی خویش‌شناسی، جامعه‌شناسی و جهان‌شناسی.

صفحات جراید را بنگرید:

ما از جوانان بحث نمی‌کنیم، مگر آنکه بخوایم معدودی جوان مقلد و بی‌مایه را که دنیایشان در لهر و لعب و تقلید از رپ‌ها و پانکها خلاصه می‌شود بگوییم.

ما ترجیح می‌دهیم از دانشجویان حرفی نشنومیم و سخنی به میان نیاوریم، مگر در مواقعی که ما یلیم در یک جریان سیاسی از تحرک دانشجویی بهره بگیریم.

ما همه کهنسالان و میانسالان- چنان غرق در اشتغالات و اسیر جاه‌طلبی‌های خویش شده‌ایم که فراموش کرده‌ایم جاودانه نیستیم و باید میدان را به نسل جوان بسپاریم.

۴ سال- ۸ سال- ۱۲ سال یا حداکثر ۲۰ سال دیگر ما در عرصه نخواهیم بود. این سرا را باید برای فرزندانمان به ارث بگذاریم.

میراث ما برای فرزندانمان چه خواهد بود؟